

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که دیروز مطرح شد در اصل مثبت در مثال هایی که هم مرحوم نائینی آوردند و هم مرحوم آقای خوئی، در جایی است که اگر در شیئی که سابقا تر بوده رطوبت داشته، نجس بوده و رطوبت داشته شک بکنیم در زوال رطوبت، گفتند خب استصحاب بقای رطوبت می کنیم. إنما الکلام اگر شیئی با او ملاقات کرد آیا حکم به نجاست ملاقی می کنیم یا نه؟

دیروز توضیح داده شد و دیگه احتیاج به شرح نداریم، عرض کردیم در مسئله نجاست ملاقی دو مبنای کلی هست، البته در مسائل دیگر هم هست نه فقط در این جا، در خیلی از جاها مبانی فرق می کند و توضیح هم عرض شد که این مبانی، مبانی فقهی است ربطی به اصول ندارد، یک مبنا این بود که موضوع نجاست در باب ملاقی مرکب است از ملاقات و رطوبت یعنی این دو تا موضوع باشد آن ملاقی نجس است، این یک موضوع.

و عرض کردیم این معنا را اگر بخواهیم قبول بکنیم اسمش را می گذاریم مرکب بودن موضوع و هم اسمش را تعبدی می گذاریم، دو عنوان می شود بهش داد پس اگر این باشد مطلب خیلی واضح است، این پیراهن، این لباس، این جوراب تر بود، نجس بود، عبای من بهش خورد، خب این جا حکم به نجاست می کنیم، اگر مرکب باشد و تعبدی باشد چون ملاقات که وجدانی است، رطوبت در جوراب هم به تعبد است، به استصحاب است پس رطوبت و ملاقات محقق شده پس نجس شده، عبا نجس است اما اگر گفتیم نه، نجاست ملاقی بر اثر سریان است یعنی شارع یک چیزی را نجس کرد در آن یک خصوصیتی هست این خصوصیت به ملاقی او هم سریان می کند در صورت رطوبت، در غیر رطوبت نه، در روایت دارد کل یابس ذکی، هر چه که خشک است پاک است یعنی اگر خشک باشد نجاستش منتقل نمی شود، این روایت را فکر می کنم روایت موثقه عبدالله ابن بکیر است. کل یابس، فکر کنم موثقه عبدالله ابن بکیر باشد، در ذهنم الان این طور است.

.....

علی ای حال کیف ما کان پس بنابراین موضوع نجاست ملاقی بسیط است نه مرکب و آن سرایت است و این هم عقلائی است نه تعبدی چون اگر دست انسان آلوده باشد، فرض کنید به خاک، به لباسش خورد اگر آن خاک به لباس رفت می گوئیم لباس هم آلوده شد، نرفت می گوئیم نشد، پس این سرایت یک امر عرفی است، سرایت یک امر عرفی است بگوئیم شارع هم که ملاقی را نجس می داند همین امر عرفی است.

پرسش: فرق سرایت و ملاقات چیست؟

آیت الله مددی: ملاقات آن جایی است که به هم بخورد، می خواهد سرایت بکند می خواهد نکند

حتی در جایی که رطوبت وجدانی است، فرض کنید قطعا می دانیم این لباس تر است نه این که استصحاب

یکی از حضار: محمد ابن احمد ابن یحیی عن محمد الحسین، تهذیب است

آیت الله مددی: منحصر است؟ در ذهنم عبدالله ابن بکیر بود اما الان باز در سندش، بعدش از کیست؟

یکی از حضار: عن محمد ابن الحسین عن محمد ابن خالد عن عبدالله ابن بکیر، قال قلت لابی عبدالله علیه السلام الرجل یبیع و لا یکون

عنده مال (مبهم ۵: ۴) قال کل شیء یابس زکی

آیت الله مددی: البته این جا مراد زکی یعنی پاک می کند نه این که پاک هست، پاک کننده است. علی ای حال این روایت در ذهنم

بود، حالا این تعبیر موثق، محمد ابن خالد یکمی شرح می خواهد، واضح نیست، محمد ابن حسین چرا.

علی ای حال به خود مسئله خودمان برگردیم، خدمتتان عرض کنم که اگر سریان باشد حتی اگر شما یقین دارید که این جوراب نجس

است و تر است، عبای شما یک لحظه خورد و کنار کشیدید، دست هم می زنید هیچ آثاری هم نیست، حالا شک هم می کنید که اصلا

سرایت شده یا نه، پاک است دیگه چون در مسئله سرایت به بحث استصحاب نیست، در آن رطوبت یقینی هم مسئله سرایت مطرح

است، فرق نمی کند، این خلاصه بحث.

آن وقت آن چه که محل شبهه است این از کجا اصلا شبهه پیدا شده و حل بحث چی بوده؟ آن ها آمدند گفتند اگر شما این لباسان، این پارچه جوراب مثلا، تر است، نجس به بول است مثلا، شما فرض کنید یقین دارید که این رطوبت دارد، عبای شما بهش خورد، عبای شما فرض کنید دو ثانیه به قول ماها، یک زمانی بهش خورد و شما گفتید این رطوبت مسری بود یا به اصطلاح ساری و مسری، این رطوبت ساری و مسری بود، این رطوبت سرایت به لباس کرد. سوالی که این جاست این است که اگر بعد ما شک بکنیم در بقای رطوبت، خب به برکت استصحاب می گوید این رطوبت باقی است، روشن؟ مخصوصا اگر استصحاب را تعبدی گرفتیم، لا تنقض الیقین بالشک یعنی آن رطوبتی که در جوراب بود وجدانا، الان باقی است. معنای باقی بودنش چیست؟ اگر عبای شما دو ثانیه با آن ملاقات بکند نجس می شود، چطور با آن رطوبت واقعی دو ثانیه ملاقات می کرد سرایت پیدا می شد این جا هم دو ثانیه ملاقات پیدا بکند نجس می شود، روشن شد بحث سر چیست؟ بحث سر این قسمت است که شما می گوید استصحاب می گوید بقاء ما کان، استصحاب تعبد است، شارع شما را تعبد داده، به چی تعبد داده؟ به این که آن رطوبتی که در جوراب بود الان باقی است، آن رطوبت فائده اش چی بود؟ اگر عبای شما یک ثانیه با آن برخورد می کرد سرایت می شد، می گوید حالا هم که استصحاب می کند یک ثانیه ملاقات کرد سرایت می شود، این تمام بحث. نکته این بحث کجاست؟ در تعبدی بودن استصحاب، استصحاب چکار می کند؟ همان حالت وجدانی را ادامه می دهد، آن حالت وجدانی این بود یک ثانیه ملاقات سرایت محقق می شود و نجس می شود، در حالت تعبد هم همین طور، یک ثانیه ملاقات، نجاست سرایت می کند. عینا همان مطلب. من عبارت آقاضیا را که در حاشیه فوائد نوشته به نظرم مراد آقاضیا این باشد، حالا چون ما بعضی وقت ها شبهه می کنیم ظاهرا مراد ایشان این است که در این جا شما استصحاب می کنید، آن وقت از آن طرف این هایی که و شاید هم همین استصحاب معروف بین قدما باشد، سنی و شیعه، از آن طرف در اصول متاخر شیعه آمدند این بحث را کردند که نه استصحاب فقط می گوید رطوبت هست، دیگه نمی گوید با یک ثانیه هم سرایت می شود، این کار استصحاب هم نیست، تمام نکته این است، این مثبت است، اگر شما بخواهید فکر بکنید من خیلی واضحش کردم که بتوانید فکر بکنید، آقاضیا می گوید وقتی آمد گفت لا تنقض الیقین بالشک، همان حالتی که در حال وجدانی بود الان در حال تعبد هست، در حال

وجدانی چی بود؟ جوراب رطوبت داشت، خوب دقت بکنید! رطوبت به نحوی بود که اگر یک ثانیه پیراهن شما و عبای شما بهش می خورد نجس می شد، سرایت می کرد، الان هم می گوید لا تنقض، الان اگر گفت لا تنقض آن جا هم یعنی اگر باز یک ثانیه ملاقات کرد نجس می شود، پس این اصل مثبت نیست. آن ها از زمان مرحوم شیخ به این ور این بحث شد که نه این جا اصل مثبت است، حالا این را بتوانیم به یک نحو دیگر هم بیان بکنیم بگویم هدف این ها این است که رطوبت وجدانی با رطوبت تبعیدی فرق می کند، این به اصطلاح متعارف حوزه ما یا به اصطلاح بنده رطوبت ادراکی با رطوبت ابداعی فرق می کند، روشن شد؟ آنی که می گوید اگر یک ثانیه ملاقات کرد سرایت نمی شود می خواهد بگوید این تعبد است، اگر تعبد شد این سرایت را اثبات نمی کند مگر این که اصل مثبت باشد، مگر این که اصل مثبت را قبول بکنیم، مثبتات اصول را قبول بکنیم.

پس در این جا در حقیقت بحث سر این است، آن وقت نکته اساسی در کجاست؟ نکته اساسی این است که این را روی بنای تعبد گذاشتند، از آن طرف حالا اگر هم ما از دایره تعبد خارج بشویم فرض کنید یک ساعت قبل این جوراب تر بود، رطوبت داشت که اگر لباس من یک ثانیه بهش برخورد می کرد سرایت می شد، الان اگر شک بکنیم بنا بر این که به فهم عقلایی باشد خب در بازار عقلا می گویند یک ساعت گذشته شاید رطوبت ضعیف شده، تامل بکنید! یک ساعت گذشته آن رطوبت یک مقدارش خشک شده، شاید سه ثانیه باید بهش ملاقات بکند تا سرایت بشود، در حال اول یک ساعت قبل، من به عدد می گویم برای این که مطلب واضح بشود، در صورت اول که وجدانی بود با یک ثانیه ملاقات، سرایت می شد، الان مفروض این است که یک ساعت گذشته و شما شک کردید خب، اگر یک ساعت گذشته خواهی نخواهی رطوبتش کم شده، اگر رطوبتش کم شده شما استصحاب رطوبت می کنید نمی توانید بگویید سر یک ثانیه، با ملاقات یک ثانیه نجس می شود، ممکن است رطوبت کم بشود با ملاقاتش سه ثانیه نجس بشود.

آن وقت اگر شما بخواهید این را بگویید نه الان ثابت است می شود مثبت، چون الان نمی دانید، خوب تامل بکنید! الان نمی دانید با چه مقدار ملاقات سرایت می آید، یک ثانیه یا سه ثانیه، یا به عبارت واضح تر بحث سرایتش می شود شبیه شک در مقتضی، سرایتش نه رطوبتش، بحث سرایتش می شود از قبیل شک در مقتضی، در اول یک جوری بود الان احتمال می دهیم اصلا این ملاقات یک ثانیه

ای دیگه سرایت نیاورد. لذا من فکر می کنم در پیش اصولیین این بود که از یک طرف اگر استصحاب را عقلائی قبول بکنیم با گذشت یک ساعت شاید بتوانیم بگوییم که اگر ملاقات یک ثانیه ای کرد این نجس می شود، ملاقی نجس می شود. از آن ور اگر قائل به تعبد شدید این، یعنی این ها در حقیقت، روشن شد؟ چون روی تعبد رفتند گیر کردند، از آن ور اگر قائل به تعبد شدیم حرف آقازیا دیگه، آقازیا می گوید با یک ثانیه ملاقات نجس می شد حالا تعبد چی می گوید؟ می گوید باقی است، اگر باقی است باز هم با یک ثانیه ملاقات درست می شود.

لذا به ذهن خودم عرض می کنم، این برداشت خودم است، برداشت آزاد به قول امروز، این برداشت من این است که این ها مشکلشان در حقیقت این بود که ما وجدانا استصحاب را قبول داریم، اگر شما بگویید تعبدا قبول بکنید باید در این جا حکم به نجاست بدهید با این که این خلاف وجدان است.

پرسش: در تعبد موضوع متبدل نمی شود؟

آیت الله مددی: اگر موضوع متبدل شده باشد یعنی مثلا فرض کنید شک بکنیم که این رطوبت یک ساعت می ماند یا یک ساعت و نیم، بعد از یک ساعت شک در مقتضی است، مثل مرحوم آقای خوئی و این ها شک در مقتضی را حجت می دانند، در باب استصحاب اشکال نمی کنند، آن که دیگه مشکلش بیشتر می شود، اگر شک در مقتضی باشد که باز مشکل دو تا می شود چون شک در مقتضی خود رطوبت است، یکی شک در مقتضی رطوبت است و یکی شک در مقتضی سرایت است که این سرایت به چه نحوی انجام می شود؟ لذا خوب دقت بکنید من به نظرم می آید که این که آمدند جواب بدهند می خواستند نتیجه چی بشود؟ بین استصحاب به مبنای عقلائی با استصحاب با تعبد یکی در بیاید در نتیجه که خلاف وجدان عقلائی نشود لکن اسمش را گذاشتند اصل مثبت، گفتند اشکال ندارد لا تنقض الیقین می گیرد لکن لا تنقض الیقین بالشک می گوید رطوبت باقی است، نمی گوید سرایت محقق شده، این تصویر مطلب برایتان است لذا نتیجه ای هم که ما می خواهیم از مطلب بگیریم فکر می کنم واضح شد و آن نتیجه به نظر ما این است که اگر رفتیم استصحاب را روی سیره عقلا، خب طبعا روی سیره عقلا همه این خصوصیات را در نظر می گیریم:

یک: اگر شک در مقتضی بود نمی دانیم اصلا این رطوبت در جوراب یک ساعت می ماند یا یک ساعت و نیم تا خشک بشود، اگر بعد از یک ساعت شک در رطوبت کردیم به نظر ما استصحاب رطوبت جاری نمی شود، نه سرایت، اصلا رطوبت هم جاری نمی شود، مثل خود مرحوم نائینی، تعجب است که این جا مرحوم نائینی توجه به مبنای خودشان فرمودند مثل مبنای خود مرحوم نائینی استصحاب در شک در مقتضی جاری نمی شود، اصلا استصحاب رطوبت جاری نمی شود که بحث سرایت بیاید.

اما اگر قبل از آن است اگر جوری است که آن حالت عوض نشده یعنی آن رطوبت به، مثلا یک دقیقه پیش این رطوبتش به مقداری بود که با سرایت منتقل می شد در یک ثانیه، الان احتمال می دهیم اصلا خشکش کردند، سر یک دقیقه خشکش کردند، کلا خشکش کردند، مثلا یک ظرفی بوده تر بوده الان با حوله خشکش کردند اما اگر خشک نکرده باشند همان رطوبت مسری است، یک دقیقه عوض نمی شود، این جا حق با آقاضیا است، به نظر ما استصحاب جاری می شود حکم به نجاست ملاقی هم می کنیم، به نظر بنده که این طور است. روشن شد؟

پرسش: اگر باب تعبد باشد این جا متیقن ما چیست که داریم آن را استصحاب می کنیم؟ یک بار داریم شک می کنیم

آیت الله مددی: این جا من موضوع را عقلائی گرفتم، بحث استصحاب را عقلائی گرفتم

پرسش: نه اگر از باب تعبد بگیریم

آیت الله مددی: اگر باب تعبد بگیریم انصافش حالا من توضیحش را می دهم

پس بنابراین این نکته را خوب دقت بکنید مواردش به سیره عقلا فرق می کند، اگر ما باشیم و استصحاب و سیره عقلا چون خود سرایت غیر از رطوبت است، درجات رطوبت فرق می کند، گاهی رطوبت این قدر زیاد است که با یک ثانیه ملاقات هم سرایت می آید، گاهی رطوبت هست چهار ثانیه می خواهد تا سرایت بیاید، ما اگر بخواهیم استصحاب را به سیره عقلا ثابت بکنیم این مسئله نجاست ملاقی تابع این نکته است، این مال سیره عقلا

اما اگر مال تعبد شد بحث تعبد شد ما یک تقسیمی اخیرا کردیم که خیلی مطلب را واضح کردیم، گفتیم بخش ادراکی ما در فعل دو تاست یا ادراک تام یا ناقص اما بخش ابداعی ما سه تاست، یا کشف ابداعی است یا موضوع ابداعی است یا جری عملی است، ابداع جری عملی می کند. انصاف قصه اگر اصلی که ما داشتیم فقط جری عملی باشد هیچ یک از آثار را بار نمی کند، اصلا نمی توانیم آثار را بکنیم و لذا مثل اطراف علم اجمالی اگر می دانیم یکی از این دو اناء نجس است دست ما به یکی از این دو تا خورد، مشهور حکم به نجاست نکردند، چرا؟ چون علم اجمالی که منجز است احتیاط یک اصلی است که فقط جری عملی است، بیش از جری عملی نیست یعنی فقط همین مقدار است که از این اناء اجتناب بکن، از این اناء اجتناب بکن معنایش این نیست که سریان نجاست شده، توش بحث سریان نجاست ندارد.

اما ما اضافه بر جری عملی تحقق موضوع هم داریم، انصافش در باب استصحاب، البته مرحوم نائینی در اول بحث اصل مثبت استصحاب را جری عملی گرفتند، انصافا عرض کردیم کلام ایشان دقیق نیست، در باب استصحاب جری عملی تنها نیست، در باب استصحاب هم کشف است و هم تحقق موضوع، طبعا اگر کشف باشد از تحقق موضوع اقوی است، اگر کشف شد انصافا این نکته مراعات می شود همان خصوصیات را هم در مرحله بقاء باید در نظر بگیریم، بله اگر مثل این بود که در اول یک ثانیه بود با ملاقات بعد گذشت این جا انصافش روشن نیست چون ما ادله استصحاب هم در باب استصحاب عرش کردیم شک در مقتضی را بعید است بگویم، انصافا روشن نیست که سریان این را بگیرد، انصافش. اما اگر فرقی نکرده و نکته خاصی نبوده حق با آقاضیا است، تعبدا می گویم یعنی اگر نسبت به سریان یک حالت شک و تردید پیدا شد غیر از رطوبت، انصافا با استصحاب نمی شود این مقدار را اثبات کرد، و إلا این چون نکته دیگری است، بحث انصراف ادله است و إلا اگر گفتیم نه دلیل انصراف ندارد، حق با آقاضیاست، طبیعت کشف این است و لذا عرض کردیم ببینید شما چهار مورد دارید:

۱. فرض کنید یک شیئی قطعا نجس است وجدانا

۲. بینه می آید که این شیء نجس است

۳. اصل محرز می آید که این شیء نجس است مثل استصحاب، سابقا نجس بوده الان هم حکم به نجاستش می کنیم

۴. اصل غیر محرز

این چهار حالت است، حالا آن اصل محرز هم کشف و غیر کشفش فرق نمی کند، این چهار تا حالت است: وجدانی یقینی، کشف ناقص

مثل بینة، ابداع جری عملی و ابداع کشف یا ابداع تحقق موضوع، انصافا این چهار تا را این جور حساب می کنیم که اگر که آن کشف

تام است ملاقیش نجس می شود، طبعا در فرضی که احراز سرایت هم بشود چون اگر احراز سرایت نشد نجس نمی شود

دو: اگر کشف ناقص باشد، ادراک ناقص باشد مراد از تعبد بینة همین است یعنی ملاقات با آن نجس موجب نجاست می شود.

سه: اگر استصحاب باشد یعنی اصل محرز باشد آن جا هم ملاقات منجس است

چهار: اگر اصل غیر محرز باشد آن جا ملاقات منجس نیست.

این چهار تا حالت را برایتان یعنی سرّ این که در احد اطراف علم اجمالی ملاقاتش منجس نیست نکته اش این است که اصل غیر محرز

است، اصل غیر محرز فقط جری عملی است، جری عملی سرایت درست نمی کند، با جری عملی یعنی فقط می گوید از این اجتناب

بکن نمی گوید این نجس است لذا به نظر من خوب با این مثال روشن شد، بحثی را آقایان کردند که چرا ملاقی مستحصب النجاسة

نجس می شود ملاقی احد اطراف علم اجمالی نجس نمی شود، وجهش روشن شد.

چهار تا مثال برای شما زدیم که کاملا روشن بشود، دو تا ادراکی بود و دو تا ابداعی بود، یکی ابداع اصل غیر محرز و اصل محرز.

در اصل محرز ملاقی آن نجس می شود، در اصل غیر محرز ملاقی او نجس نمی شود

پرسش: در محرز گفته که این را قائم مقام آن بکن، این که حالا آثارش را بار بکنیم که مسئله سرایت باشد این را دیگه از کجا می

گویید؟

آیت الله مددی: خب وقتی قائم مقام آن بکن سرایت هم توش بود دیگه، قائم مقام در چی بکن؟ فقط در خوردن نجس؟ یعنی اگر

لباست با آن ملاقات می کرد حکم به نجاست می کردی

پرسش: اجمالی می گوید ولی شما در قائم مقام دیدن اطلاقی می گیرید

آیت الله مددی: خب می گویم، یک دفعه مثل ما می گویم اطلاق ندارد، شک در مقتضی دارد، خب آن جا خارج می شود، یک دفعه مثل آقاضیا، مثل خود آقای خوئی می گوید اطلاق دارد، می گوید اگر اطلاق داشت این را هم می گیرد دیگه.

پرسش: اطلاق دارد نمی گوید که مثلاً این متیقن هست یا متیقن نیست

آیت الله مددی: متیقن که هست که

پرسش: ما که درجه اش را نمی دانیم

آیت الله مددی: خب ندانیم دیگه، می گوید تنزیل کرد.

پرسش: تنزیل کرد لا تنقض الیقین بالشک

آیت الله مددی: یقین این بود، این جوراب تر است به مقداری که اگر لباس یک ثانیه با آن ملاقات بکند نجس می شود، می گوید همین را اجرا بکن، حرف آقاضیا این است، همین را ابقا بکن، شما آمدید گفتید نه این را بگذاریم در ارتکاز عقلائی، آن بحث ارتکاز عقلائی است که من می گویم، روشن شد؟ این ها اشکالشان این است

پس این مطلبی را که مرحوم شیخ و مرحوم نائینی

پرسش: ادله تعبد به ما چی می گوید؟ می گوید این را به منزله متیقن قرار بده، نمی گوید بیا متیقنی را که الان در درجه متیقن شک

داریم آن مشکوک را چطور نازل منزله متیقن قرار بدهیم

آیت الله مددی: خب آن حرفش همین است دیگه، یعنی این که شما می خواهید تعبد را به بقاء محدود بکنید چرا؟ از کجا آوردید؟ بله مثل مرحوم نائینی شک در مقتضی را خارج می دانند، این قبول، ما قبول کردیم، این ها که می گویند شک در مقتضی نیست، این راجع به این.

مطلب دیگری که مرحوم آقای خوئی در بحث حیوان فرمودند که فرمودند مرحوم آقای نائینی فرق نگذاشتند در مثل این که بدن حیوان نجس بشود یا نه و ایشان فرق گذاشتند. چون مطلبی نیست که حالا در مانحن فیه خیلی موثر باشد آقایان هم مطالعه بکنند، این فرقی است به قول معروف مثل امتحان مانند که آیا ما فرق می کند که بگوییم بدن حیوان کلا نجس نمی شود یا نجس می شود و خودش پاک می شود؟ این اصطلاحی است.

آقای خوئی می فرمایند بله فرقی این است که اگر حیوانی مثل ملخی در مثل بول رفت، بیرون آمد، شک کردیم در این که رطوبت در بدن او هست یا نه و با لباس ما ملاقات کرد این جا چون اصل خود رطوبت وضعش روشن نیست، پا هم که نجس نشده، پای ملخ، مفروض این است، خود رطوبت هم اصلش روشن نیست استصحاب بقای رطوبت نمی شود کرد، ملاقات هم با ثوب هم بکند نمی توانیم بگوییم ثوب نجس است اما اگر قائل شدیم ملخ وارد بول شد پایش نجس می شود اما اگر زوال رطوبت شد نجاست از بین می رود، آن وقت اگر بلند شد و همین ملخ آمد روی لباس تر (نه لباس خشک) نشست، در این جا می گوییم که استصحاب جاری می شود چون پای ملخ قطعاً نجس شده بوده پس ملاقات لباس تر با شیء نجس قطعاً شده یعنی با شیئی که نجس است قطعاً و بقائاً و استصحاباً پس بنابراین حکم به نجاستش می کنیم.

البته ایشان نوشتند مرحوم آقای نائینی فرق نگذاشتند، مرحوم آقای نائینی اجمالاً متعرض شدند نه این که گفتند بلا فرق فی ذلک.

فقط همین اجمالاً آوردند که فرق بکند بین این یا آن، ناظر به اطلاق در کلمات ایشان نیست

فرع دومی که آقای خوئی مطرح فرمودند که یکی طولانی است و به آقای نائینی هم اشکال دارند راجع به آخر ماه و اول ماه است که من بعد این را چون یکی نسبتاً طولانی تر است می خواهیم یک کاری بکنیم که با وقت امروز ما هم جور بیاید فرع دوم را ان شاء الله فردا.

فرع سوم: ما إذا شك في وجود الحاجب حين صب الماء لتحصيل الطهارة من الحدث أو الخبث كما إذا احتمل وجود المانع عن وصول

الماء إلى البشرة حين الاغتسال

یا در حال وضو یا در حال اغتسال جایی که محل غسل است شک بکند

أو احتمال خروج المذی بعد الماء و منعه عن حصول الماء إلى المخرج

این خیلی احتمال بعیدی است چون بالاخره مذی هم رطوبت دارد، با یک مقدار آب از بین می رود، حالا خیلی خب.

فربما يقال فيه بعدم الاعتناء بهذا الشك نظرا إلى جريان أصالة الحاجب

چون اصل عدم حاجب جاری می شود، این به این جهت ملتزم می شویم و لکن ایشان سابقا هم اشاره فرمودند:

و لكنه غير سديد إذ من الواضح أن الاثر الشرعي و هو رفع الحدث أو الخبث مترتبٌ على وصول الماء إلى البشرة

شما با عدم حاجب نمی توانید اثبات وصول ماء به بشره بکنید. آنی که برای شما مهم است وصول الماء إلى البشرة و تحقق الغسل

خارجا

در خارج غسل محقق بشود

و هو لا يثبت بالأصل المزبور إلا على القول بحجية الأصل المثبت و قد ذكر بعضهم أن وجوب الفحص عن الحاجب

این را مرحوم نائینی هم آوردند آقای خوئی هم، من دیگه حالا عبارت آقای خوئی را می خوانم چون این تقریبا مطالبی که در این جا

فرمودند عین عبارت آقای نائینی است و لکن آقای نائینی موجز تر گفتند ایشان یکمی مفصل تر گفتند.

غير مستندٌ إلى الاستصحاب

مستند به استصحاب نیست اما ایشان، حالا من بعد عرض می کنم نه در کلمات نائینی این مطلب را فهمیدیم و نه در کلمات ایشان.

این استصحاب نیست، این اصالة عدم الحاجب نیست، تعجب هم هست هر دویشان از بزرگان اند، فرق است بین استصحاب عدم حاجب

و اصالة عدم الحاجب، این که ایشان اول مطرح کرد نظرا إلى جريان أصالة عدم الحاجب

نائینی هم همین بحث را دارند، ما هم نفهمیدیم، حالا ما مطرح می کنیم نفهمی خودمان را مطرح بکنیم، چطور این دو بزرگوار فرقی بین اصالة عدم الحاجب و استصحاب عدم الحاجب نگذاشتند، فکر نمی کنم. حالا به هر حال چون آقای خوئی فرمودند، البته نائینی ندارد تعبیر به استصحاب، یادم نمی آید.

أن عدم وجوب الفحص عن الحاجب غیر مستندٌ الى الاستصحاب

این استصحاب نیست، این اصالة عدم است، ما کرارا و مرارا و تکرارا عرض کردیم، خود این ها هم در بحث اول حجیت دارند، جای دیگر هم دارند، من تعجب می کنم، می گویند نفهمیدم، برای همین هم امروز گفتیم یکی را بخوانیم. استصحاب عدم حاجب یعنی من می دانم در صورت من قطعاً حاجب نبود، خوب دقت بکنید! در صورت من قطعاً حاجب نبود. احتمال می دهم مثلاً رفتم در یک خیابانی یک کسی مشغول رنگ بود یک تکه رنگی به صورتم خورد، احتمال می دهم، یقین ندارم، این اسمش استصحاب عدم حاجب است، این هم گذشت، این را اصلاً سابقاً خود آقای خوئی ذکر کردند، من تعجب می کنم یعنی من فکر می کنم مثلاً ایشان شاید آقای خوئی قدس الله نفسه توجه فرمودند، من اصلاً نمی دانم. نمی فهمم! مثلاً ایشان در همین صفحه:

كما فی استصحاب عدم الحاجب، صفحه ۱۵۸، این ۱۶۹ است، در همین ۱۵۸ فرمودند كما فی استصحاب عدم الحاجب فإن صحة الغسل و رفع الحدث و إن كانت فی الحقيقة اثراً لحصول الماء إلى البشرة إلا أنه بعد صب الماء على البدن يود اثراً لعدم الحاجب عرفاً، بعید است ایشان تکرار کرده باشند، اگر مرادشان استصحاب بود که قبلاً نوشتند دیگه، تکرار که معنا ندارد. ظاهراً مراد مرحوم نائینی غیر از استصحاب عدم حاجب، اصالة عدم الحاجب است و اصالة عدم الحاجب حالت سابقه نمی خواهد، اصلاً من نمی دانم فرض کن به این که روی بدن من از دیشب و دیروز و پریروز و این چند روزه اصلاً خبر ندارم، حاجبی آمد یا نه، ایشان می گوید اگر شک کردی در این که حاجب هست چون اصل اولی در هر امری که حادث است که مسبوق به عدم است اصل اولش عدمش است اصالة عدم الحاجب نه استصحاب عدم الحاجب، اصالة عدم الحاجب.

پرسش: فرقی چیست؟

آیت الله مددی: فرقی را مثال های دیگه بزنم که روشن بشود، فرض کنید از شما سوال می کنند که زید بچه دارد یا نه؟ می گوید نمی دانم، لکن قاعدتا ندارد تا علم پیدا بکند، این می شود اصالة عدم الولد، از شما می پرسند زید بچه دارد؟ می گوید تا یک ماه پیش که بچه نداشت، من می دانم، ازدواج هم کرده بود بچه هم نداشت، الان نمی دانم دارد یا نه؟ این استصحاب عدم ولد است، با همدیگر از زمین تا آسمان فرق می کند.

پرسش: حالت سابقه اش نگاه می شود؟

آیت الله مددی: چون یکی حالت سابقه را نگاه نمی کند.

پرسش: عدم حالت سابقه لحاظ می شود

آیت الله مددی: نه نمی شود، عدم را اگر لحاظ کرد که استصحاب کرده، توسعه داده، عدم الحاجب، اصالة العدم جایی است که حالت سابقه را نمی دانید، آیا زید غنی است یا نه؟ می گوید من از اصلش خبر ندارم لکن اصل اولی این است که شخص پولدار نباشد. پولدار شدن حالت عارضه ای است، بالاخره از همان جنین هم که بوده حالا فرض کنید پدرش مادرش فوت کرده همان جنین هم که بوده اگر شک بکنیم این مالک بود یا نبوده؟ غنی بوده و اموال داشته یا نه؟ اصل اولی این است که، نه این که این عدم.

یک دفعه می گویم زید تا دیروز پول داشت، این حالت دیروز را می خواهیم، عدم مال را می خواهیم استصحاب بکنیم، این می شود استصحاب. اصالة العدم اصل اولی است که هر حادثی اگر شک، عدم ازلی غیر از آن است، آن ازلی غیر از حادث است مثلا اگر شک کردیم مثلا این خانم پولدار شده یا نه اصالة عدم تملک می آید یا عدم غنا اما اگر شک کردیم اصلا این قرشی است یا نه این عدم ازلی است، این دو تا فرق می کند، اصطلاح خودشان عدم ازلی در مقابل عدم حادث، در هر حادثی شک کردیم ما می گویم اصل عدم است نه اصل عدم یعنی در واقع نیست، چون که آن ظاهرا نبود، ما دیروز این را توضیح دادیم یعنی من حد العلم می گویم، من خبر ندارم نه این که در واقع نیست.

پرسش: اصل عدم هم نمی گوید در واقع نیست، فقط می گوید ظاهرا نیست.

آیت الله مددی: خب همین، چون بعضی ها احتمال دادند که واقعی باشد، شاید هم مثلاً بعضی ها، یک چیزی هم گفتند که ممکن است فی حد ذاته لیست فلان، یک چیز هایی گفته شده

اما عرض کردم آنی که ما الان از اصالة العدم داریم یعنی مقام علم، اما این غیر از استصحاب است، استصحاب می گوید من می دانم حاجب نبود، صبح صورتم را نگاه کردم هیچ حاجبی نبود، بیرون که آمدم کسی مشغول رنگ بود یک قطعه رنگ به صورت من خورده، می گویم همان عدم حاجب را استصحاب بکن، پس یک استصحاب عدم حاجب داریم و یک اصالة عدم الحاجب داریم، سابق ایشان در صفحه ۱۵۸ از استصحاب عدم حاجب نوشتند، نمی دانم حالا چرا می گویند چیزی مثلاً، من که سر در نمی آورم، به هر حال ظاهر عبارت نائینی قدس الله نفسه اصالة عدم الحاجب است، نه استصحاب عدم، اصالة عدم الحاجب. سوال: آیا با اصالة عدم الحاجب می شود صورت را بشوریم، گفتند اشکال ندارد خب اصالة العدم، اشکالشان این است که با اصالة العدم نمی توانید بکنید وصول ماء إلى البشرة، این اشکال

و قد ذکر بعضهم أن عدم وجوب الفحص عن الحاجب غیر مستند إلى الاستصحاب

باید می نوشتند غیر مستند إلى الاصاله نه استصحاب، إلى اصالة عدم الحاجب

لیرد علیه ما ذکر که مثبت است

بل هو مستند إلى السيرة القطعية الجارية من المتدينين على عدم الفحص

چون ما هم مبتلا هستیم و می بینیم، شک هم بکنیم که در صورت ما حاجبی هست، زخمی یا چسبی یا کاغذی، بدون فحص صورتمان را می شوریم و وضو می گیریم، این سیره قطعیه است نه بحث استصحاب است یا اصالة العدم است.

و یرد اولاً أنه لم تتحقق هذه السيرة فإن

البتة آقای نائینی اجمالاً قبول می کند، آخرش می گوید مع کلام در اصل خود سیره که آقای خوئی هم اشکال می کند.

فإن عدم الفحص من المتدينين لعله لعدم التفاتهم إلى وجود الحاجب أو لاطمینان بعدمه فلم يعلم تحقق السيرة على عدمه

این مطلب درست است، راست است، انصافش واضح است.

و ثانياً أنه مع فرض تسليم تحقق السيرة لم يُعَلَم اتصالها بزمان المعصوم

یا به طور کلی ما یک، بعد ایشان هم نوشته لیکن کاشفۀ عن الرضا فلعلها حدثت فی الادوار المتاخرة لاجل فتوى جمع من الاعلام به

تمسکا باصالة الحاجب

این نکته را نکته درستی است، نکته آخر ایشان هم نکته درستی است، این جوری بفرمایید سیره اگر متأثر از فتوا باشد حجیت ندارد،

اگر موثر در فتوا باشد حجیت دارد. یعنی گاهی اوقات سیره متأثر از فتواست، مثلاً علما یک وقتی فتوایشان این بود سیگار کشیدن

مفطر در ماه رمضان است، خب نمی کشیدند، بعد فتوایشان عوض شد که مثلاً سیگار کشیدن مفطر نیست، می کشند، نه این سیره

اولی به درد می خورد و نه سیره دومی، چون این ها سیره ای هستند که متأثر به فتوا هستند و این اصالة عدم الحاجب یا استصحاب

عدم حاجب که ایشان می فرماید احتمالاً بین عامه مسلمان ها بوده چون سنی ها در این اصل مثبت این قدر دقت ندارند. شاید بین اهل

سنت، آن وقت بین عامه مسلمان ها رائج بوده اگر شک در حاجب می کردند بدون فحص وضو را می گرفتند، یا اگر سابق عدم

حاجب بود استصحاب عدم می کردند یا اگر سابق هم معلوم نیست اصالة عدم الحاجب پس یک اشکال ایشان فلعلها حدثت فی الادوار

المتاخرة، ببینید مهم نیست ادوار متأخر یا متقدم، نکته فنی آنی است که من عرض کردم، اگر سیره متدینین متأثر به فتوا باشد ارزش

علمی ندارد چون فتوای علما بوده این ها هم عمل کردند، نکته خاصی ندارد. اگر سیره متشرعه متأثر به فتوا نیست یک ارتکازی پیش

متشرعه است آن ارزش دارد.

پرسش: ولو متصل نباشد

آیت الله مددی: نه خواهی نخواهی متصل می شود یعنی این متصل می شود، اگر متأثر به فتوا باشد مثلاً به این آقا می گویند چرا

سیگار می کشی؟ می گوید مرجع من گفته اشکال ندارد، به آن آقا می گویند چرا می کشی؟ می گوید مرجع من گفته اشکال ندارد.

این اگر تأثر به فتوا باشد این تأثیرگذار نیست، این مطلبی هم که ایشان گفته بل فتوی جمع من الاعلام به تمسکا باصالة عدم الحاجب،

این مطلب ایشان درست است لکن ظاهرا بیش از فتوای جمع من الاعلام است، احتمال قوی می دهم بین عامه مسلمان ها، سنی ها هم بوده، چون از این جور اصل های مثبت را آن ها توجه ندارند پس بنابراین در حقیقت کاش آقای خوئی همچنین مرتب تر می نوشتند

پرسش: اصالة عدم الحاجب، اصالة عدم های غیر از استصحاب، حجیتش چیست؟

آیت الله مددی: می گویند عقلا، هر چه که حادث باشد شک بکنند اصل عدمش است، من حالات سابقه را نمی دانم

پس بنابراین حالا به تصور ما مطلب روشن شد، می گویم عبارت آقای خوئی یک مقدار ابهام داشت، به تصور ما مطلب روشن شد، دو تا عدم الحاجب داریم نه یکی، یکی مفاد استصحاب عدم حاجب است، یکی استصحاب است یعنی من قبلا فحص کردم، نگاه کردم بررسی کردم حاجبی در صورت من نیست بعد شک می کنم استصحاب همان عدم را می کنم، این هم عقلانی است، این همان عقلانی است هم به قول آقایان تعبد

دو: اصالة عدم الحاجب، حالت سابقه را من نمی دانم لذا به اصل عدم تمسک می کنم چون حاجب یک امر حادثی است اصل عدم امر حادث است، حالا این را هم گفتند مثل این که زید فرزند دارد اصل عدم فرزند است، این طوری است، زید امروز سفر رفته می گوید من نمی دانم کی رفته اما اصل اولی این است که سفر نرفته، اصل اولی این است چون سفر حادث است، اصالة عدم الحادث

آن وقت این راجع به این دو تا، استصحاب عدم حاجب، اصالة عدم الحاجب، سوال: اگر این دو تا اصل جاری شد غسل محقق می شود یا نه؟ فحص می خواهد یا نه؟ این هم بحث فقهیش، آقای خوئی در هر دو می فرمایند که نمی شود، چه استصحاب عدم و چه اصالة العدم، چرا؟ چون شما با عدم حاجب چه به استصحاب و چه با اصالت نمی توانید اثبات بکنید وصول الماء إلى البشرة، این اشکال آقای خوئی و نائینی، ظاهرا این جا یک اشتباهی سر کلمه استصحاب آمده، مراد ایشان و إلا این استصحاب را که قبلا نوشتند، ظاهرا مرادشان اصالة عدم است.

و اما نظر بنده: عرض کردیم حق در، و اما نظر مشهور شاید بشود گفت مخصوصا اهل سنت چه با استصحاب و چه با اصالة، اثبات غسل می شود کرد، پس آقایان اشکالشان مثبت بودن است، قدمای اصحاب و حتی ایشان نوشته کما فی بعض رسائل العملية و

متاخرین اصحاب گفتند با اصاله عدم الحاجب و با استصحاب عدم حاجب غسل محقق می شود، وقتی گفتیم حاجب نیست تعبدا پس آب رسیده، حالا مرحوم شیخ توجیه فرمودند درست است واسطه دارد، مراد از واسطه این است که وصول الماء إلى البشرة، این لازمه عدم الحاجب است، ببینید این جوری حساب بکنید، مجرای اصل را نگاه بکنید، مجرای اصل عدم الحاجب است، موضوع اثر را نگاه بکنید، موضوع اثر وصول الماء إلى البشرة است، این وصول لازمه آن است، آن می شود مثبت، عرض کردیم معیار مثبت این است: یک: مجرای اصل را نگاه بکنیم، دو: موضوع حکم را نگاه بکنیم اگر عین هم نبودند لازم یکدیگر بودند می شود مثبت، عین هم باید باشد، این روشن شد؟ پس اثر که تحقق غسل است مترتب است بر وصول الماء، وصول الماء عین اصل نیست، مجرای اصل، یکی اصاله عدم الحاجب و یکی هم استصحاب عدم الحاجب. انصافا احتمالی که من می دهم این رای مشهورتر است بین اهل سنت، مرحوم شیخ جاری نکردند به خاطر این که مثبت است و مرحوم شیخ در استصحاب قبول کردند واسطه خفی است.

پرسش: مبهم ۴۰:۵۰

آیت الله مددی: این حرف را خودم می زنم، خود مرحوم مؤلف موجود است. من سابقا هم گفتم عرض کردم حق در مقام این است، با استصحاب عدم حاجب اشکال ندارد غسل محقق می شود اما با اصاله عدم الحاجب محقق نمی شود، ما قائل به تفصیل شدیم. چرا؟ چون ما گفتیم اصلا کار استصحاب همین است، ما در جایی که وجدانی باشد که مثلا یقین داریم صورتمان را شستیم حاجب نیست آب می ریزیم چطور وصول ماء می شود؟ اگر با تعبد آمد گفت در این جا نیست حاجب، همان هم وصول ماء می شود، فرق نمی کند، حق با شیخ است، به نظر ما اصلا خفای واسطه ندارد، اثر خودش است.

اما اصاله العدم اصلا خودش چون اولا اصاله العدم اصل غیر محرز است، ما بین اصول محرز و غیر محرز فرق گذاشتیم، دائما فرق گذاشتیم، استصحاب عدم اصل محرز است، این دو تا با هم فرق می کند، مضافا به این که اصاله العدم که آقایان هی شبهه هم کردند که یعنی چه، اصولا خودش یک حالت روشن ندارد، از قبیل شک در مقتضی است اصلا، مثلا اصاله عدم پول را ممکن است قبول بکنیم اما اصاله عدم حاجب چون در زندگی ما هم حاجب آمده و هم رفته، یک حالتی ندارد که ما بگوییم اصل عدم حاجب است لذا

این آقایان اشکال کردند یعنی چی اصالة عدم الحاجب، این به خاطر این که این اصل خیلی عقلائی هم نیست یعنی این اصلا ثبوت

عقلائیش محل کلام است. به خلاف، خود حاجب را من نمی دانم

پرسش: اگر ناظر به حد العلم باشد عقلائی است

آیت الله مددی: می دانم، شما تا این ده روز قطع داریم این حاجب آمده، حاجب را از بین بردیم، گاهی نیامده، گاهی بوده، خب این ها را که قطع کردیم.

پرسش: هر زمان مرتفع می شود می گویند علم ندارم

پرسش: اصل حادث است

آیت الله مددی: می دانم، اصل حادث فقط به این مقدار که تو جری عملی بکن نه این که رویت باشد، جری عملی توش نخواییده وصول غسل به بشره، این توش نخواییده

لذا به ذهن ما می آید مرحوم شیخ در استصحاب قبول کرد لخباء الواسطة، ما در آن جا قبول کردیم نه به خاطر خفا، بلکه به خاطر اصل عقلائی و اما در باب اصالة عدم الحاجب انصافا هم جریانش فی نفسه در زندگی ما با تعارض حالات سابقه این روشن نیست یعنی اصالة عدم الحادث باید یک حالتی باشد که ما بدانیم که این قطعا حادث است، این در حاجب روشن نیست، در زندگی ما یعنی فرض کنید دیروز را بگوییم، پریروز را بگوییم، چند روز قبل گاهی بوده، بعد رفته، گاهی بوده، اشتباه کردیم، خیال کردیم رفته، یک حالت روشنی که ما بخواهیم روی آن حالت حساب بکنیم نداریم لذا به نظر من اصالة عدم الحاجب اگر جاری بشود فقط به همین مقدار که جری عملی بر طبقش باشد اگر هم بخواهد جاری بشود. اما این که احراز بشود حاجب نیست نه ولو احرازش به اصل، ولو به کشف ابداعی، انصافا این دو تا با هم فرق می کند، یکیش اصل محقق می شود و یکیش محقق نمی شود

و صلی الله علی محمد وآله الطاهرين

متن کامل مطابق با صوت دروس خارج اصول فقه حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

سه شنبه: ۱۳۹۶/۱۱/۲۴

موضوع: تنبیهای استصحاب، تنبیه هشتم

صفحه ۱۹

جلسه: ۸۸

.....